

آرزوهای کودکان در کتاب درسی

به‌عنوان مادر و پدر دانش‌آموز دبستانی، چقدر از درس‌های آزاد کتاب فارسی فرزندمان آگاهیم؟ در سرزمین ایران، آموزگاران داریم که هر چند کم‌تجربه‌اند، اما هدف‌های درس به درس کتاب‌های درسی را می‌دانند و می‌کوشند دانش‌آموزی را که فرزند من و شماست، چنان هدایت کنند که نهایت هدف هر برنامه‌نویس و طراح کتاب درسی است. آیا با چنین آموزگاران همراهی می‌کنیم؟

پسرم دوباره برگی دعوت اولیا به مدرسه را برایم آورده بود! در این ماه، این دومین بار بود که به مدرسه دعوت‌مان می‌کردند. غرغر کردم که: این آموزگار امسال خیلی خرده‌فرمایش دارد. من که این همه وقت ندارم!

موضوع جلسه‌ی اولیا و مربیان را گذاشته بود: «چگونگی تنظیم درس آزاد کتاب فارسی». راستش نمی‌دانم به من مادر چه ربطی دارد؟ خب، کتاب درسی نویسندگانی دارد که خودشان درس‌ها را می‌نویسند. کار من یا دانش‌آموز که درس نوشتن نیست! با خودم فکر کردم این جلسه را شرکت و با این آموزگار اتمام حجت کنم که دیگر برای هر کار کوچکی ما را به مدرسه نخواهد!

روز جلسه به‌عمد حدود بیست دقیقه‌ای دیر رفتم. در واقع، اعتراضی به اینکه من وقت اضافه ندارم! این بار جلسه در کلاس پسرم برگزار شده بود. مادرها و پدرها به صورت گروهی نشسته بودند. انگار بازگشتی به دوران دبستان داشتند و می‌خواستند درس بخوانند. بر خلاف جلسه‌های قبل که هر جا خالی بود می‌توانستی بنشینی، این بار تا رسیدم، جایم را نشانم دادند و گفتند مامان پارسا، گروه شما اینجاست. بفرمایید.

آموزگار با پرسیدن چند سؤال از اولیا، آن‌ها را گروه‌بندی کرده و خواسته بود درباره‌ی درس آزاد کتاب فارسی چهارم فکر کنند. در واقع باید گروهی به طرح درس فکر می‌کردیم. البته خوش‌بختانه لازم نبود چیزی بنویسیم، فقط می‌خواست ما را در جریان چگونگی درس‌نویسی و اهمیت آن قرار بدهد. به خاطر دیر رسیدن، بخشی از صحبت‌هایش را از دست داده بودم، اما همین قدر متوجه شدم که قرار است بچه‌هایمان در نوشتن بخشی از کتاب درسی سهیم باشند. داشتم فکر می‌کردم، این هم از آن حرکت‌های تازه است که بعضی مدرسه‌ها و احیاناً آموزگاران خوششان می‌آید و می‌خواهند خود را

مطرح کنند. بچه را چه به درس نوشتن! زبان به اعتراض باز کردم که: خانم آموزگار، مگر نه این است که درس را کارشناسان درسی می‌نویسند؛ آن هم با کلی هدف و برنامه‌ریزی. بچه‌ها هنوز چیزی نمی‌دانند که بخواهند درس بنویسند!

قبل از آموزگار، یکی از اعضای گروه روبه‌رویی اجازه خواست و گفت: «واقعاً درست می‌گویید خانم. تازگی‌ها همه کم‌کار شده‌اند! نویسندگان کتاب درسی با خالی گذاشتن چند صفحه از کتاب درسی، کار خود را سبک‌تر می‌کنند. این هم نوعی کم‌فروشی است دیگر!»

صدای دیگری گفت: «خانم آموزگار بهتر نیست از این صفحه‌های خالی بگذرید؟ نکته‌ای هم ندارد که بخواهید از آن‌ها امتحان بگیرید. هم کار شما سبک می‌شود و هم کار بچه‌ها. خدا خیرتان دهد ما را هم سر کار نگذارید!»

از این جمله‌ی آخر خوشم آمد. دنبالش را گرفتم که: «ایشان راست می‌گویند. شما که از حجم زیاد کتاب‌های درسی ناراحتید، خب این بخش‌های خالی را حذف کنید تا همگی راحت شویم.»

یکی از اعضای گروه خودمان گله کرد که: «اما به نظر من خوب است که بچه‌ها فرصت نوشتن درس پیدا کنند. این طوری احساس می‌کنند مدرسه و کتاب درسی حرفشان را می‌شنوند و برایشان اهمیت قائل هستند. چرا این فرصت را از آن‌ها بگیریم؟»

بحث جدی شده بود. خانم آموزگار به هر کسی که صحبت می‌کرد، لبخندی می‌زد و می‌گفت: «نظر شما محترم است. دوست دارم نظر همه را بشنوم. لطفاً راحت هر چه به ذهنتان می‌رسد بگویید.»



درس کتابمان هیچ ربطی به ما ندارد؟ اصلاً دلمان نمی‌خواهد آن را بخوانیم.» یا آرزو کند: «کاش کتابمان درسی هم درباره‌ی ما و محله‌ی ما داشت! کاش فلان شخصیت شهر ما را هم در کتاب معرفی می‌کردند! کاش به خودمان اجازه می‌دادند بگوییم چه چیزهایی را لازم داریم یاد بگیریم و در کتاب داشته باشیم!»

حتی خود شما اولیا گاهی فکر نکرده‌اید کاش کتاب‌ها بیشتر به نیازهای واقعی بچه‌ها فکر می‌کردند و درباره‌ی آن‌ها می‌نوشتند؟ بعضی‌ها اینان فکر نمی‌کنید بچه‌ها اینان به نویسندگی علاقه دارند و می‌توان از همین حالا کمکشان کرد نوشتن را تمرین کنند؟ دوست ندارید بچه‌ها درباره‌ی آداب و رسوم محلی خودتان، هم بنویسند و هم بخوانند؟ اصلاً دوست ندارید کمبودهای احتمالی کتاب درسی را جبران کنید؟ واقعاً کتاب درسی را بی‌ایراد می‌دانید و دلتان می‌خواهد کارشناسان و نویسندگان همه‌ی دانستنی‌ها را برایتان آماده کنند؟ فکر نمی‌کنید بچه‌ها خوششان می‌آید که در بخشی از نوشتن کتاب درسی سهیم باشند؟ فکر نمی‌کنید این کار اعتمادبه‌نفسی به آن‌ها می‌دهد که شخصیتشان را می‌سازد؟»

از آن لوله‌هایی برپا شده بود که کمتر شاهدش هستیم. همه راضی و موافق به نظر می‌رسیدند. خود من که خیلی قانع شده بودم. با صدایی ضعیف‌تر از صدای اعتراضم در اول جلسه، گفتم: خب این‌ها که می‌گویند خیلی خوب هستند! اما واقعاً عملی هستند؟ می‌توان این امکان را به بچه‌ها داد که در کتاب درسی از خواسته‌هایشان بنویسند؟

صداها همگی می‌گفتند: «امتحان می‌کنیم. در ضمن، بچه‌ها خیلی هم خوششان می‌آید همکار نویسندگان کتاب درسی خودشان باشند. اما نوشتن برای بچه‌های این سن سخت است، چطور کمکشان کنیم؟»

خانم آموزگار از نتیجه‌ای که گرفته بود، راضی به نظر می‌رسید. این بود که گفت: «درس آزاد در کتاب فارسی هدف‌های خیلی خوبی دارد. من می‌خواهم و تمام سعیم را می‌کنم این هدف‌ها را دقیقاً خواسته‌ها و آرزوهای بچه‌ها هستند، عملی‌کنم. شما هم کمک کنید. من در کتاب راهنمای معلم چند روش انجام این کار را خوانده‌ام، اما تا امروز فرصتی نداشته‌ام آن‌ها را پیاده کنم. بچه‌ها را گروه‌بندی می‌کنم و برای هر کدامشان، طبق علاقه‌شان، وظیفه‌ای مشخص می‌کنم. لطفاً شما هم سعی کنید در گردآوری اطلاعات لازم همراهی‌شان کنید.»

نماینده‌ی اولیای کلاس هم پیشنهاد جالبی داد: «آخر ماه، بعد از اینکه بچه‌ها درس آزاد خود را نوشتند، نمایشگاهی از نوشته‌های آن‌ها برگزار می‌کنیم و به کارشان قدر و بها می‌دهیم؛ یادگاری به یادماندن از اولین تجربه‌هایشان در شراکت با کارشناسان و نویسندگان کتاب‌های درسی. اسمش را هم بگذاریم: آرزوهای کودکان در کتاب‌های درسی!»

یکی از اولیا گفت: «من می‌توانم بروم؟ کار مهمی دارم که باید به آن بروم.»

خواستیم از فرصت پیش آمده استفاده کنیم و من هم عذرخواهی کنم و بروم، اما خجالت کشیدم. احساس کردم اعتراضی را که شروع کرده‌ام باید به نتیجه برسانم. این بود که گفتم، خب، وقت ما اولیا هم محدود است. پارسال هم بچه‌ها درس آزاد داشتند، معلمشان باتجربه بود و اصلاً ما نفهمیدیم کی و چطور آن را نوشتند! فقط شنیدیم درس آزادی که یکی از بچه‌ها نوشته بود خیلی خوب و دقیق بوده و معلم آن را «عالی» ارزشیابی کرده بود. راستی خانم، واقعاً درس آزاد هم ارزشیابی دارد که پارسال آن دانش‌آموز «عالی» گرفت؟ صداها بلند شد که:

- مگر شما خبر ندارید؟ بچه‌ها می‌گفتند آن دانش‌آموز از روی کتاب کمک درسی فلان مؤسسه کپی کرده بود.

- این کمک درسی‌ها کار نویسندگان کتاب درسی را راحت کرده‌اند. خدا خیرشان دهد که کار بچه‌ها را هم راحت کرده‌اند! یکی پرسید: «خب، بگویید کدام کتاب کمک درسی، تا ما هم آن را بخریم.»

چند نفری همگی با هم جواب دادند، اینترنت پر است از نمونه‌ی طرح درس فارسی. بچه‌ها راحت می‌توانند از روی آن بنویسند. صداها به زمزمه‌های چند نفری بین گروه‌ها تبدیل شده بود. انگار دیگر کسی حرف خاصی برای جمع نداشت! چند لحظه‌ای به همین منوال گذشت تا خانم آموزگار جوان اجازه خواست صحبت کند. - برای شما پیش نیامده است فرزندان اعتراض کند: «فلان